

طاهره قرّة العین پیشکسوتی که سکوت و سکون را نپذیرفت

فرزانه میلانی

می‌خواهم عرایض امروزم را با تأکید بر دو نکته آغاز کنم. اول این که، می‌دانم طاهره قرّة العین نقش بسیار مهمّی در اعلام شریعتی نو داشت. طبعاً می‌توان از اهمّیت محورین او در پایه گذاری یک نظام معنوی نوین صحبت کرد. ولی ارزیابی جامع این موضوع در بضاعت علمی من نیست. عرایض امروز من هم تنها حول و حوش نقش پیشکسوت طاهره در سنت ادبیات و جنبش زنان در ایران می‌چرخد. درست است که علائق قرّة العین عمدتاً در زمینه الهیات بود و خواست‌هایش مذهبی، ولی در عمل، او به عنوان یک زن برای فرصتی مبارزه کرد تا بتواند موجودیت و فردیت مستقل پیدا کند. پای از گلیم سنت فراتر بگذارد. برای خود بیندیشد. استدلال کند. آزادی عقیده داشته باشد. باورهایش را انتخاب و بیان کند. صاحب کرامت انسانی و حقوق مدنی باشد. و البته این همه در حکم معارضه با جایگاهی بود که سنت برای زن قایل بود. او خود این را می‌دانست و در اشعارش به آن آشکارا اشاره کرده است.

تا کی و کی پند نیوشی کنم؟

چند ز هجر تو خموشی کنم؟

چند نهران بلبله پوشی کنم؟

پیش کسان زهد فروشی کنم؟

تا که شود راغب کالای من

خرقه و سجاده به دور افکنم

شعشعه در وادی طور افکنم

باده به مینای بلور افکنم

بام و دراز عشق به شور افکنم

بر در میخانه بود جای من

عشق علم کوفت به ویرانه‌ام

باده حق ریخت به پیمان‌ام

داد صلا بر در جانانه‌ام

از خود و عالم همه بیگانه‌ام

حق طلبد همّت والای من

عشق به هر لحظه ندا می‌کند
بر همه موجود صدا می‌کند
هر که هوای ره ما می‌کند
کی حذر از موج بلا می‌کند
پای نهد بر لب دریای من

برای جان بخشیدن به اهداف و آرمان‌هایش، طاهره توانائی یگانه‌ای در استفاده از کلمات داشت. شاید این برنده‌ترین سلاح و تأثیر گذارترین ابزار او در مبارزه برای جامعه‌ای آزاد بود. جامعه‌ای که در آن همهٔ انسان‌ها، چه زن و چه مرد، بتوانند با هم در هماهنگی و با فرصت‌های برابر زندگی کنند. در شعرزیبائی از او به این ابیات بر می‌خوریم:

آمد زمان راستی کژی شد اندر کاستی
آن شد که آن می‌خواستی از عدل و قانون و نسق
شد از میان جور و ستم هنگام لطف است و کرم
ایدون به جای هر سقم شد جانشین قوت و رمق

نکتهٔ دوم این که واکنش به زندگی، افکار و اشعار طاهره از زمان حیاتش تا به امروز طیف عجیبی از تقدیر و همدلی تا تکذیب و خوف را در بر داشته است. بسیاری تحسین و تجلیلش کرده‌اند و بسیاری دیگر تحقیر و تکفیر. گروهی او را به سان زنی قدیسی ستوده‌اند و گروهی دیگر او را زنی خطرناک و سودائی خوانده‌اند. برخی شهیدش دانسته‌اند و برخی دیگر او را طراح قتل عموی و پدرشوهرش معرفی کرده‌اند. و در میان این همه روایات ضدّ و نقیض، شخصیت به غایت پیچیده و پرشهامت زنی پیشکسوت اغلب تبدیل به تصویری بی‌جان و یک بعدی شده است.

آیا می‌توان فارغ از تندیس سازی و افسانه پردازی در بارهٔ زندگی پر تلاطم ولی پر بار طاهره صحبت کرد؟ منابع موجود نه تنها برسر انتساب اشعارش که حتی در مورد زاد روزش اتفاق نظر ندارند. بعضی او را متولّد ۱۸۱۴ م می‌دانند و برخی دیگر معتقدند به سال ۱۸۱۷ م تولّد یافته. در مورد نامش هم اختلاف نظر وجود دارد. برخی او را فاطمه و برخی دیگر زرّین تاج، زکیه، هند، و ام‌سلمه می‌نامند. ولی آنچه مسلم و شایان توجّه است، این حقیقت انکار نشده است که طاهره تحصیلات عالی نزد پدرش، ملاً صالح برغانی که یک روحانی مترقی بود، و مادرش، آمنه خانم

قزوینی، و سایر اعضای خانواده فرهیخته‌اش کسب کرد. او با علوم دینی، ادبیات، فلسفه، فقه، حکمت، عرفان و سه زبان فارسی، ترکی و عربی آشنا بود. هر چند در عنفوان جوانی به فضل و فصاحت شهرت بسزائی یافته بود، ولی به اقتضای سنت و هنگامی که حتی ۱۴ سال نداشت او را به ازدواج پسر عمویش در آوردند و اندکی بعد همراه شوهر که برای تکمیل تحصیلات عازم کربلا و نجف بود راهی آن دیارش کردند. این سفر ۱۳ سال به طول انجامید.

در بازگشت به قزوین نظرات طاهره با شوهر و پدرشوهرش سخت در معارضه بود. لاجرم همسر و سه فرزند را ترک گفت و به همراه دختر، خواهر و شوهر خواهر عازم عراق شد. ولی سه سال بعد به حکم فعالیت‌های مذهبی او را مجبور به ترک آن دیار کردند. در بازگشت به قزوین حاضر به آشتی با شوهر نشد و تمام کوشش خانواده در این زمینه ناکام ماند. در این میان، ملا محمد تقی برغانی، عموی بزرگ و پدرشوهر طاهره، مورد حمله قرار گرفت و درگذشت. طاهره به اتهام دست داشتن در قتل او بازداشت شد.

چندی نگذشت که از حبس خانگی و قزوین گریخت و راهی تهران شد. حدود یک سال مخفی ماند و سرانجام به سال ۱۸۴۸ م به بدشت رفت و در نخستین کنگره بایان نقشی عمده ایفا کرد. در بدشت بود که قره‌العین در عرصه‌های سنتاً مردانه حضور پیدا کرد و از چهره و صدا حجاب برداشت. آشوب و غوغائی برپا شد. هر چند گروهی از مردان حمایتش کردند ولی گروهی دیگر به خشم آمدند و محل کنگره را ترک گفتند. برخی ملحدش خواندند. مردی با شمشیر می‌خواست به او حمله کند. مرد دیگری به نام عبدالخالق اصفهانی چنان برآشفته که گلوی خود را درید و خون آلود و هراسان جلسه را برای همیشه ترک گفت. حکایت آموزنده این نخستین قربانی حضور زن در عرصه‌های عمومی هنوز به قلم کشیده نشده است.

بعد از ۲۲ روز، روستائیان اطراف نشست بدشت را برهم زدند. طاهره بار دیگر از مخفی‌گاهی به مخفی‌گاهی دیگر گریخت تا سرانجام مأموران دولتی او را به جرم همدستی در قتل پدرشوهر بازداشت و راهی پایتخت کردند. ولی با یک زن زندانی در آن زمان که هنوز زندان رسمی برای زنان در ایران وجود نداشت چه می‌توانست کرد؟ به ناچار، او سه سال آخر عمر را در بالاخانه محمد خان کلانتر، رئیس پلیس شهر تهران، در حبس خانگی گذراند. پس از سوء قصد ناموفق علیه ناصرالدین‌شاه، او را هنگامی که ۳۶ سال بیش نداشت در پرده‌ای از سکوت و پنهان کاری به قتل رساندند غافل از اینکه صدا و پیام او را نمی‌توان دستبند زد، به حبس خانگی انداخت، یا

خفه کرد. به قول فروغ فرخ زاد "تنها صداست که می ماند" و صدای طاهره قره‌العین، علی رغم تمام کوشش‌هایی که در خاموش کردنش شده و می‌شود، مانده است و ماندنی است و الهام بخش بسیاری چون شما و من بوده و خواهد بود.

گام‌های استوار طاهره در راه دراز و دشوار آزادی به قیمت جاننش تمام شد. او جان خود را در این راه باخت ولی میراثی نامیرا بر جای گذاشت. میراثی که گروهی از آن در هراس بودند و هستند و در تخریب و تحریفش کوشیده‌اند و می‌کوشند. میراثی که صد و شصت سال است برچسب فتنه و آشوب بر آن زده‌اند.

شاید یکی از حیرت‌آورترین مدارکی که از این بیم‌آغشته به حیرت از زمان حیات خود طاهره در دست داریم سنگ قبری است در شاهزاده حسین قزوین. صد و شصت سال است که در مقبره خصوصی شهید ثالث، عمو و پدر شوهر طاهره، زنی کاغذ به دست ایستاده و شاهد صحنه قتل دلخراشی است. دو مرد با دشنه‌ای که در دست دارند از پشت سر به مرد دیگری که به هنگام نماز به سجود رفته حمله می‌کنند. برای رفع هرگونه شبهه‌ای، این کلمات بر سنگ قبر اضافه شده است: "صحنه شهادت ملا تقی به دست يك بابی ملحد".

تهیه کننده سنگ قبر فرزند ملائی مقتول و همسر طاهره است. هر چند قاتل واقعی، میرزا عبدالله شیرازی، در دادگاه به گناه خود اعتراف کرد و قاضی به براءت و بی‌گناهی طاهره رأی داد، فرزند ملا در رأی خود سست نشد و انگشت ملامت و اتهام را، حتی بر سنگ مزار پدر به سوی همسرش نشان گرفت.

نگاره مشابهی با این نقش در کتاب مجالس المتقین نوشته ملا محمد تقی برغانی که هفت سال پس از مرگش به چاپ رسید وجود دارد. در اینجا هم زنی ناظر و ناظم قتل ملا تقی است ولی این بار به جای کاغذ جامی می‌در کف دارد.

این دو تصویر، یکی بر مزار امام جمعه شهر قزوین و دیگری در کتابی متعلق به او، به راستی حیرت‌آورند. اول اینکه، از منظر اغلب علمای اسلام، مثلاً حجّت الاسلام احمد محسن زاده، حک کردن تصویر زن بر روی قبر جایز نیست. به علاوه، هر چند نمی‌توان با قاطعیت گفت تصویرگری در اسلام مکروه است یا مجاز، مسلماً تصویر یک زن بر سنگ مزار یک فقیه بی‌سابقه یا لااقل از نوادر است. شعر معروف ایرج میرزا، شاعر شوخ طبع و اهل طنز، را به یاد بیاوریم تا غیر عادی بودن این تصویر روشن‌تر شود:

تصویر زنی به گچ کشیدند
از مخبر صادقی شنیدند
روی زن بی نقاب دیدند
تا سردر آن سرا دویدند

بر سر در کاروانسرائی
ارباب عمائم این خبر را
گفتند که واشریعتا خلق
آسیمه سراز درون مسجد

می رفت که مؤمنین رسیدند
یک پیچه زگل بر او بریدند
با یک دوسه مشت گل خریدند
رفتند و به خانه آمدند

ایمان و امان به سرعت برق
این آب آورد آن یکی خاک
ناموس به باد رفته ای را
چون شرع نبی ازین خطر جست

در نقش مزار ملاً محمد تقی زن کاغذی در دست گرفته است. این هم به نوبه خود استثنائی و شایان توجه است. چون در میراث درخشان نقاشی در ایران زنی که در کار نوشتن یا خواندن باشد تا چندی پیش نادر بود. بسیاری زنانی که می رقصند، موسیقی می نوازند، پذیرائی می کنند، به تضرع و تظلم می ایستند، می بافند، می پزند، می نوشند و می نوشانند. اما معدودند زنانی که کاغذ یا قلم در کف دارند. فیلم های ایرانی هم سرنوشتی مشابه برای زن نویسنده رقم زده اند. به گفته سید ابراهیم نبوی در ۶۱۰ فیلمی که در عرض یک دهه قبل از انقلاب ۱۹۷۹ م در ایران ساخته شد، مجموعاً ۸ زن هنرمند و نویسنده رخ می نمایند در صورتی که بیش از ۱۰۰ زن به عنوان فاحشه، رقاصه، کارگردان کاباره و ولگرد ایفای نقش می کنند.

در غرب سنت دیرینه ای از نقاشی هست که در آن زنان مشغول خواندن و نوشتنند. گاه در خانه و زمانی بر فراز کوه، گاه کنار دریا و زمانی در باغ، گاه عریان و زمانی پوشیده، آنها خلوتی برای خواندن و نوشتن یافته اند.

صحبت من در اینجا بر سر مقایسه تصویر زن خواننده و نویسنده در غرب و شرق نیست. نیتم تنها اشاره به تازگی تصویر قره العین کاغذ در کف در چهار چوب فرهنگ ایران در قرن نوزدهم است. می خواهم بگویم در فرهنگی که برای قرن ها صدا و جسم زن، این دو راویان فردیت، به عرصه خصوصی تبعید شده بودند، طبیعی است که زن نویسنده و شاعر، متهم ردیف اول در دادگاه واپس گرایان به شمار بیاید. چون نفس نویسندگی ورود به گستره همگانی است. نوعی رفع

حجاب است. ورود به جهانی فراخ و بی مرز است. زن آرمانی ستاً پرده نشین، یعنی ممنوع الحضور، ممنوع الصدا، و ممنوع القلم بود. ترک فضاهای مرزبندی شده برای او گناهی کبیره دانسته می شد. به این چند بیت کوتاه از اوحدی مراغه‌ای توجه بفرمائید که تنها مثنوی است نمونه خوارها چنین برداشت در ادبیات فارسی:

زن خود را قلم به دست مده	دست خود را قلم کنی زن به
زان که شوهر شود سیه جامه	تا که خاتون شود سیه نامه

به همین سبب، در نقش مزار ملاً محمد تقی معلوم نیست کدام یک از دو جرم منسوب به طاهره بزرگتر است. نظاره او بر قتل ملاً یا تصرف کلام مکتوب که علامت آن همان کاغذی است که در کف او می بینیم. شاید هم تفاوتی در کار نیست و کاغذی که زن در دست دارد به اندازه دشنه قتال در مرگ پدر سالار سهیم باشد.

اهمیت این نقش، از نظر من، عمدتاً در این است که نماد و نشانه‌ای است از هراس و احساس تهدید از تولد عصری نو. هراسی که ساخته و پرداخته ذهنی وحشت زده است. در واقع این نقش معترض به مرگ بزرگ‌تری از مرگ ملاً تقی برغانی است، مرگ نظامی پوسیده، مرگ نظام پدر سالارانه. نظام پوسیده‌ای که شوهر را هم طراز و حتی هم اسم خدا می داند. در زبان زیبای فارسی «خدا» تنها اسم خالق جمیع موجودات نیست بلکه مفاهیم گسترده و تودرتو تنیده‌ای از قبیل "رئیس"، "صاحب اختیار"، "سرور"، "آقای خانه" و "شوهر" هم دارد. پسوند خدا در واژه‌هایی چون "دهخدا"، "ناخدا"، "ناوخدا"، و "کدخدا" به معنی "رئیس ده"، "رئیس ناو"، "رئیس کشتی" و "شوهر" است. همانطور که در لغت نامه دهخدا آمده است، "کد" به معنی خانه است و "خدا" به معنی صاحب و مالک و آقای خانه. جالب آن که اگر مرد خانه کدخداست، زن خانه کدبانو است. اولی یعنی "کدخدا" صاحب و سرور خانه است و دومی یعنی "کدبانو" زنی است که خانه را اداره می کند. زنی که خوب و فرمانبرو پارسا است. زنی که در پرده می نشیند و در پرده سخن می گوید. آیا به راستی این کدبانوی محبوس در خانه همان ایزد بانوی حاکم بر جهان و جهانیان است؟

بی سبب نیست که سلطه گرائی، تسلط، سلطنت و سلیطه از ریشه‌ای واحد مشتق اند. لغت نامه‌های فارسی سلیطه را زنی تعریف می کنند که "هرزه چانه و زبان دراز است". زنی که بر "شوی

خود چیره است". زنی که حد و حدود نمی‌شناسد و لاجرم "فتنه بر می‌انگیزد". ولی همین سلیطه‌گرایی که برای زن نا پسندیده و نکوهیده است برای مرد پسندیده و حتی ضروری است. بنا به تعریف همان لغت نامه‌ها، "سلیط" مردی است که بر خود و اطرافیانش تسلط دارد و می‌داند زن سلیطه را چگونه آرام و رام کند و به قول معروف گربه را از همان پای حجله بکشد.

و این تبعیض پذیرفته شده در چهار چوب خانه، این بی‌عدالتی از نوع خانگی با انواع بی‌عدالتی‌های سیاسی، اقتصادی، مذهبی و فرهنگی رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. در درجه اول، انسانی که آزادی انسان دیگری را به هزاران دسیسه از او می‌رباید خودش زندانی نفرت و بی‌عدالتی است. ظالم و مظلوم، ستم‌دیده و ستمگر، زندانی و زندانبان پشت میله‌های ظلم و ستم و بی‌عدالتی زنداند و هر دو کرامت انسانی‌شان به چپاول رفته است. به اضافه، ستمگری و بیداد تنها مختص دستگاه حاکمه و قانونگذاران نیست. جای پایش را باید در قلمرو امور روزمره و مناسبات شخصی هم جست و جو کرد. به عبارتی دیگر، نمی‌توان در جمع عادل بود و در خانه ظالم. نمی‌توان برای جمع عدالت خواست ولی در اندرونی عدالت ستیز و عدالت‌گریز بود. نمی‌توان در سطح مملکت دموکراسی برقرار کرد ولی در مناسبات شخصی یک مستبد قهار بود. قلدرمنشی و زورگوئی از نوع خانگی‌ش زمینه ساز سیاست سلطه‌گراست.

قره‌العین نه تنها علیه بی‌عدالتی جمعی و مذهبی بلکه علیه بی‌عدالتی از نوع خانگی‌اش هم قیام کرد. او سلطه‌گرایی و نظام رعیت پرور را در زندگی و اشعارش نپذیرفت و علناً به مصاف آنها رفت.

ای خفته رسید یار برخیز	از خود بنشان غبار برخیز
هین بر سر مهر و لطف آمد	ای عاشق زار یار برخیز
آمد بر تو طیب غم خوار	ای خسته دل نزار برخیز
ای آنکه خماری یار داری	آمد مه غم گسار برخیز
ای آنکه به هجر مبتلانی	شد موسم وصل یار برخیز
ای آنکه خزان فسرده کردت	اینک آمد بهار برخیز
هان سال نو و حیات تازه است	ای مرده لاش پار برخیز

و در این یک مورد بخصوص مدافعین و منتقدین، تلویحاً یا تصریحاً، از سر تمجید یا تحقیر اتفاق نظر دارند. طاهره پیام آور عصری نو بود و در جستجوی طرحی تازه. به عنوان مثال، در شاهکار مسلم شهرنوش پارسی پور، طویا و معنای شب، ورود قرّة العین به صحنه و صفحات کتاب، جهان آشنا و منسجمی را که تحت سلطه مرد سالار بوده در هم می افکند و فرو می ریزاند. هر چند نامی از قرّة العین در کتاب برده نشده ولی به وضوح و در بستر تاریخی کتاب این اوست که عامل واژگون ساز سنت است. پدر طویا، قهرمان داستان، ادیبی است که در کودکی راجع به آن "زن طاغی" شنیده که "آشوب و غوغا" بپا کرده بود. حاجی ادیب به یاد می آورد که "می گفتند که هرجائی است، اما می گفتند عالم نیز هست. چقدر شایعات درباره او بر سر زبانها بود. "کسی" با هیجان به پدرش گفته بود او "حجّت عصر است". حاجی ادیب برای دخترش طویا وسایل تحصیل را آماده می کند و به او این امکان را می دهد که معمار زندگی خود و قهرمان روایت آن در کتابی بدیع باشد.

حکایت شخصیت مرد در رمان به غایت زیبا و پر وسعت بهیّه نخبوانی، به نام خرجین، هم دقیقاً ماجرای از دست دادن امنیت جهان بسته و آشنائی است که روح مذکر را سردرگم و آواره می کند. او هم همچون عبدالخالق اصفهانی و حاجی ادیب از این زن فاضل و بی باک که صدائی رسا و فکری مستقل دارد هم در هراسی غریزی است و هم دستخوش کششی غیر منتظره و نیاگاه. به راستی، مگر طاهره چه گفته بود و چه کرده بود که این چنین حیرت آور و وحشت زا بود؟ مگر عصر نوینی که در زندگی و اشعارش از آن به کرات سخن گفته چگونه جهانی بود؟ فراموش نکنیم که در زمان حیات کوتاهش، نه تنها مسلمانان، بلکه بایان هم از درک رفتار و گفتار و خواسته های او عاجز بودند. در واقع در جواب به شکوه و شکایت بعضی از پیروان خود بود که باب به او لقب پر معنای "جناب طاهره" را داد و از او با شهامتی تحسین برانگیز پشتیبانی و حمایت کرد.

قرّة العین یک نظام قرون وسطائی را به چالش گرفت. نظام رو به افولی که دیدگاه سلسله مراتبی از انسانها بطور اعم و زن به طور اخص داشت. او جداسازی جنسیتی را شکست. غیاب زن را از عرصه های عمومی نپذیرفت. سکوت زن را در فضاهای مردانه بر نتافت و وظایف مألوف زن را در اندرون خانه به زیر سؤال کشید.

برای قرن‌ها، دیواری نمادین فضا را در ایران به دو بخش اندرونی - بیرونی تقسیم کرده بود. نظام اجتماعی نه تنها بر پایه قوم و تبار و مذهب بلکه بر اساس جنسیت نیز تفکیک می‌شد. برای جداسازی فضا، برای تفکیک جهان زن و مرد، آزادی رفت و آمد را از قشر انبوهی از زنان گرفتند. کوئی عرصه‌های عمومی از آن مردان بود. جای زن آرمانی در چهار دیواری خانه بود. زن خوب، آفتاب - مهتاب ندیده بود. بی‌اجازه و بی‌سرپرست به کوی و برزن نمی‌رفت و جای خود را خوب می‌شناخت.

برای پاسداری عفت عمومی، زنان را از متن جامعه راندند و به درون مرزهای از پیش تعیین شده کشاندند. اندک اندک محفوظ بودن زن تبدیل به محبوس بودنش شد. حصارى که قرار بود وسیله امنیت باشد تبدیل به ابزار کنترل شد. بسیاری از ارزش‌های بنیادین فرهنگی از قبیل غیرت و نجابت، حجب و حیا، شرم و ناموس، ملازم غیاب زن از صحنه اجتماع شد.

برای خروج از خانه، چه برای کار، چه برای دید و بازدید اقوام و والدین، حتی برای انجام فرایض مذهبی، زنان نیازمند اجازه همسر یا قیم خود شدند. این عدم آزادی در آمد و شد بنیاد تبعیض جنسی است. استقلال مالی، آموزش و پرورش عالی، دستیابی مستقیم به عرصه‌های سیاسی و بالندگی در هنرهای عمومی بدون آزادی حرکت به سختی امکان پذیر است.

بنابراین هیچ جای شگفتی نیست که آزادی رفت و آمد یکی از شاخص‌های اصلی تجدّد و از مفاد اعلامیه حقوق بشر است. ماده ۱۳ این پیمان بین‌المللی برای برقراری و تضمین حقوق برابر برای همه مردم "هر انسانی را سزاوار و محقّ به داشتن آزادی جابه جایی یعنی حرکت از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر می‌داند".

این را اضافه کنم که این تنها ایران نبود که آزادی بدون چون و چرا را از زن دریغ کرد. در بسیاری جوامع زنانگی آرمانی مترادف با سکون است. در صورتی که در خانه ماندن و به اصطلاح خانه نشین شدن مرد مترادف با افول مردانگی است. در زبان فارسی، زنی که بی‌سبب در کوی و برزن حضور دارد هرجائی، ولگرد و خیابانگرد خوانده می‌شود. در زبان فرانسه *Femme Publique* و در زبان انگلیسی *Street Walker* به معنای زن روسپی است. حتی علامت زنانگی و مردانگی بر تحرک مرد و سکون زن تأکید و تعمید دارد. آینه ونوس، نماد زنانگی، ایستا و محبوس در آینه‌ای دستی است. ریشه در خاک دارد. نماد مردانگی، اسلحه مارس، تیری رو به آسمان و در پرواز است.

به عنوان مثالی دیگر، در چین برای تقریباً هزار سال پای میلیون‌ها دختر بی‌گناه را در قالب چنان تنگی می‌گذاشتند که گاهی در عمل استخوان پایش می‌شکست. این پای مثله شده تجسم زیبایی بود و هر چه پا کوچکتر، زیبایی افزونتر. ویژگی ممتاز سیندرلا پای به غایت کوچک او بود. در واقع، قدیمی‌ترین روایت مکتوب این افسانه محبوب در چین و همزمان با رواج کفش چینی نوشته شد. هر چند بیش از ۵۰۰ روایت متفاوت از داستان سیندرلا در اقصی نقاط دنیا وجود دارد ولی ویژگی یگانه سیندرلا در اغلب قریب به اتفاق آنها پای به غایت کوچک اوست.

ادبیات جهان پر از زیباییان خفته‌ای است که تجسم کامل سکون و عدم تحرکند. زن ضد قهرمان، برعکس، زنی است که تخته بند خانه نیست و در حرکت است. هنوز که هنوز است، زنان جادوگر بر مرکب جارو تصویر می‌شوند. آنها جارو را که نماد و نشانه کدبانویی و خانه‌داری است تبدیل به وسیله نقلیه مستقل خود می‌کنند. گویی تحرک بی‌اذن و اجازه آنها دلیل نازیبایی و فتنه برانگیزی آنها قلمداد می‌شود.

همین تبعید از عرصه‌های عمومی و ارج نهادن به آزادی حرکت بن مایه ادبیات زنان ایرانی در ۱۶۰ سال اخیر است. از جانبی احساس اسارت و در بند بودن و از طرفی دیگر مبارزه با جیره بندی آفتاب و فضا، مایه و ملاط نوشته زنان است. از جانبی دیوار و قفس و زندان و قحطی فرصت و احساس خفگی است. از طرفی دیگر سیر و سلوک و پرواز و اوج گرفتن. آغازگر این تحرک و تموج قرة العین است. واژه "خیز" و "برخیز" از مستعمل‌ترین کلمات در آثار اوست. افعالی چون برخاستن، پریدن، در راه بودن، و از کوی و دری به کوی و دری دیگر رفتن به کرات مورد استفاده او قرار می‌گیرد. در یکی از معروف‌ترین اشعارش او با باد صبا همگام می‌شود:

گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو	شرح دهم غم ترا نکته به نکته موبه مو
از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده‌ام	کوچه به کوچه، در به در، خانه به خانه، کوبه کو
دور دهان تنگ تو، عارض عنبرین خطت	غنچه به غنچه، گل به گل، لاله به لاله، بو به بو
می رود از فراق تو خون دل از دو دیده‌ام	دجله به دجله، یم به یم، چشمه به چشمه، جوبه جو
مهر ترا دل حزین بافته بر قماش جان	رشته به رشته، نخ به نخ، تار به تار، پوبه پو

در دل خویش "طاهره" گشت و نجست جز ترا

صفحه به صفحه، لاله‌لا، پرده به پرده، توبه تو

در ادبیات کهن فارسی باد نقش جالب و مهمی بازی می‌کند. یکی از آنها پیغام آوری از جانب زنان محبوس در اندرونی است. در این شعر، زن دیگر نیازی به قاصد ندارد. او دیگر پرده نشین و محصور سکوتی اجباری نیست. تیزپا و توقف ناپذیر چون باد است. مرزها را می‌پیماید و به عرصه‌های ممنوع قدم می‌گذارد. از دری به در دیگر می‌رود و از کوی و برزنی به کوی و برزنی دیگر. در زندگی‌های هم، قرّة‌العین دائم در حرکت بود. از شهری به شهری و از دیاری به دیار دیگر می‌رفت. زمانی در قزوین، گاه در نجف و کربلا، روزی در نور، دگر روز در تهران و همدان، گاه در کرمانشاه و گاه در بدشت بود. و در فرهنگی که چنان از حرکت آزاد زنان بیمناک است که حتی تا به امروز برای صدور گذرنامه آنها را نیازمند اجازه کتبی شوهر و قیم می‌کند، طاهره سکون را نپذیرفت.

اگر در بیش از هزار سال ادبیات مکتوب فارسی نقش زنان حاشیه‌ای و رنگ پریده است، اگر نام فقط چند زن در میان انبوهی مرد دردناک و حیرت آور است، از اواسط قرن نوزدهم این روند شروع به تغییر می‌کند. یعنی بعد از قرّة‌العین، یک سنت ادبی زنان در ایران پایه گذاری می‌شود. زنان نویسنده و شاعر یک پیشینه ادبی پیدا می‌کنند. و با ورود گسترده زنان به صحنه اجتماع و ادبیات مفاهیم سنتی زنانگی و مردانگی و مناسبات زن و مرد ارزیابی مجدد می‌شود. به گواه تاریخ، در ۱۶۰ سال گذشته، مسأله پوشش زن، حذفش از صحنه آموزش و پرورش، غیابش از حیطه سیاست، و نابرابری‌های قانونی، همگی در ایران مورد بحث بوده‌اند. ولی در گفتمان‌های سیاسی از مناسبات خصوصی زن و مرد کمتر سخن به میان آمده است. کمتر سیاستمداری، کمتر جنبشی، از راست و چپ و میانه، بهروزی جمع را در گرو ارزیابی رابطه‌های شخصی دانسته است.

به گمان من، تاریخ معاصر ایران نه تنها شاهد دو انقلاب که سه انقلاب بوده است. یعنی در کنار انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی، انقلاب دیگری هم در ایران نطفه بست و ریشه گرفت، انقلاب زنان. این انقلاب که با مفاهیم سنتی و متداول انقلاب همخوانی ندارد ولی اندیشه سیاسی - فرهنگی را از بیخ و بن تغییر داده، راه حل معضلات جامعه را در خونریزی و جنگ ندیده، تدریجی بوده و در درون دو انقلاب دیگر جای داشته و زمینه ساز آن دو بوده است. انقلابی که براندازنده و کوبنده نبوده بلکه بر عکس پایه و اساسش بر مبنای ساختن جهانی نو با مناسباتی نو بوده است. قرّة‌العین پرچم دار چنین انقلابی است.

اگر نشستی که به همت الیزابت کدی استنتون در نوزدهم ماه ژوئیه ۱۸۴۸ م در شهر کوچک سنکا فالز در ایالت نیویورک برگزار شد به عنوان نقطه آغازی برای احقاق حقوق زنان در آمریکا شناخته می‌شود، باید حضور قره‌العین در بدشت را نقطه آغازی برای جنبش زنان در ایران به شمار آورد. درست است که طرفداران حقوق زن در آمریکا خواستار مشارکت فعال زنان در اجتماع بودند و می‌خواستند قرارداد اجتماعی را دگرگون کنند و بدشت به این نیت مشخص تشکیل نشده بود ولی در عمل و در شرایطی به مراتب دشوارتر قره‌العین همراه با آن گروه مردانی که در آن جمع بودند و از او حمایت کردند پذیرای مشارکت فعال زن در اجتماع شدند. در پرده سوزن دوزی شده زیبا و جالبی که در سنکا فالز وجود دارد قره‌العین و الیزابت کدی استنتون دوش به دوش هم ایستاده‌اند و حق مطلب ادا شده است.

از همین رو و به پاس نقش پیشکسوتش کمپین یک میلیون امضاء هم یک بیت از اشعار قره‌العین را به عنوان شعار خود انتخاب کرده است. این کمپین که می‌خواهد قوانین تبعیض آمیز را عوض کند متکی بر روش چهره به چهره، رو به روست. هدف فعالین آن گفت و شنودی رو در رو با زنان و مردان در سطحی گسترده است. یعنی برای رساندن صدای اعتراضشان به بی‌عدالتی فعالین این کمپین کوچه به کوچه و خانه به خانه به راه افتاده‌اند. گوئی همچون قره‌العین با باد صبا همراه و همگام شده‌اند تا پیامشان را نکته به نکته از دهانی به دهانی و از گوشی به گوش دیگر برسانند.

آری، دوستان، همسر طاهره حق داشت در خوف و هراس باشد. این حرکت هدفمندی که ۱۶۰ سال پیش آغاز شد توقف ناپذیر است. البته راه دشوار بوده و بابتش بهائی بس گزاف پرداخته شده و خواهد شد ولی همانطور که شیرزنی در قزوین قرن نوزدهم با صدائی رسا و نامیرا و با ایمانی راسخ مژده داد:

معدوم شود جهل ز نیروی تفرّس	محکوم شود ظلم به بازوی مساوات
افشاده شود در همه جا تخم تونس	گسترده شود در همه جا فرش عدالت
تبدیل شود اصل تباین به تجانس	مرفوع شود حکم خلاف از همه آفاق